

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقایسه چهار انقلاب بزرگ دنیا

گفتگو با دکتر مصطفی ملکوتیان

دانشیار علوم سیاسی و

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

گفتگو از: آقای سیدمرتضی مفیدنژاد (۱۳۹۱/۱۱/۱۹)



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

farsi.khamenei.ir

تنظیم: پایگاه نمو

www.nomov.ir

*در میان انقلاب‌های بزرگ دنیا به غیر از انقلاب اسلامی ایران، انقلاب ۱۷۸۹م فرانسه به عنوان یک انقلاب لیبرال، انقلاب ۱۹۱۷م روسیه به عنوان یک انقلاب چپ و انقلاب ۱۹۶۲م الجزایر به عنوان انقلابی با انگیزه‌های اسلامی از دیگر انقلاب‌های مهم جهان بوده‌اند. اگر ما بخواهیم به مقایسه‌ی این انقلاب‌ها بایکدیگر بپردازیم از چه شاخص‌هایی باید استفاده کنیم؟

طبعاً برای مقایسه‌ی این انقلاب‌ها باید به ویژگی‌های مشترک آنها بپردازیم. مهم‌ترین این ویژگی‌ها به یک تعبیر چهار مورد است: ۱. آرمان‌ها، اهداف و شعارها، ۲. ایدئولوژی حاکم بر انقلاب، ۳. چگونگی رهبری و هدایت، ۴. چگونگی حضور مردم. البته ویژگی‌های دیگری نیز وجود دارد که به نوعی می‌تواند در مجموعه‌ی این ویژگی‌ها قرار بگیرد که به آنها نیز خواهیم پرداخت.

*اگر موافق باشید، از انقلاب اکتبر روسیه شروع کنیم؛ انقلابی که دایره‌ی تأثیرش نیمی از جهان را گرفت و قطب قدرتمندی را تشکیل داد.

برای بررسی انقلاب
۱۹۱۷ روسیه لازم است
حتماً به شرایط تاریخی
این کشور و نیروهای
سیاسی فعال در آن زمان
توجه کنیم. مهم‌ترین



نیروی سیاسی فعال برای انقلاب، حزب سوسیال دموکرات روسیه بود که مارکسیست‌ها در آن حضور داشتند. البته پس از مدتی بین آنها اختلاف افتاد و گروهی به رهبری «مارتوف» از حزب جدا شدند که به «منشویک» یا اقلیت شهرت یافتند. گروه دیگر به رهبری «لنین» نیز «بلشویک» یا همان اکثریت نام گرفتند. البته واقعاً بلشویک‌ها در میان کمونیست‌های روسیه در اکثریت نبودند، اما در ۱۹۰۳ میلادی به دلیل تحریم منشویک‌ها و عدم حضور آنها در جلسه‌ای که این دو از هم جدا شدند، بلشویک‌ها را اکثریت نامیدند.

عامل ویژه‌ای که در انقلاب روسیه نقش مهمی ایفا کرد، جنگ جهانی اول بود. ولیعهد اتریش در سارایو صربستان ترور شد و اتریش به صربستان اعلان جنگ داد. روس‌ها گفتند ما اسلاو هستیم و صرب‌ها هم اسلاو هستند. به همین خاطر روسیه هم به اتریش اعلان جنگ داد. جنگ که

گسترش یافت، روسیه ابتدا موفقیت‌هایی را به دست آورد، اما سرمای زیر ۲۰ درجه و کشته‌ها و زخمی‌های فراوان، به‌علاوه‌ی تعداد فراوان فراریان از ارتش، اوضاع جنگ را برای روسیه فرسایشی کرد. در ادامه نیز آلمان‌ها پیروز شدند.

رهبر انقلاب: هرچه من نگاه کردم موردی را پیدا نکردم که مثل انقلاب اسلامی، تحولی که در دوره‌ی اول پدید آمد، در دوره‌های بعد یا دهه‌های بعد، با همان شکل، با همان هدفها، به سوی همان آرمانها و با همان جهتگیری‌ها ادامه پیدا کند. یا اصلاً ادامه پیدا نکرده، مثل انقلاب شوروی؛ یا ادامه پیدا کرده، منتها با یک فترتی... مثل انقلاب کبیر فرانسه. (۹۰/۵/۱۹)

رواج شایعات بسیار درباره‌ی فساد اخلاقی و سیاسی دربار روسیه که با وضعیت بد اقتصادی و اجتماعی روسیه همراه شده بود، چهره‌ی امپراطوری را خدشه‌دار کرد. این مسئله دولت روسیه را تضعیف کرد و سبب شد که انقلاب روسیه در دو مرحله اتفاق بیفتد. مرحله‌ی اول انقلاب روسیه در فوریه‌ی ۱۹۱۷ بود. در این مرحله لنین هنوز رهبر نبود و نیروهای انقلابی توانستند جلوی قطار حامل «الکساندر نیکولای دوم» را در حالی که از جبهه‌های جنگ برمی‌گشت بگیرند و دولت او را ساقط کنند و دولت موقت را به ریاست «کرنسکی» تشکیل دهند.

لنین در این هنگام در زوریخ سوئیس بود و هیچ سمتی در دولت موقت نداشت. آلمان‌ها می‌خواستند روسیه را هر چه زودتر از جبهه‌های جنگ خارج کنند. بنابراین با لنین یک قرارداد صلح امضا کردند. بیشتر اعضای دولت موقت از سوسیالیست‌های انقلابی بودند و مارکسیست‌ها در آن کم بودند. از این‌جا به بعد لنین وارد صحنه شد. لنینی‌ها شروع به تبلیغات کردند و طرح «شورایی شدن» همه‌ی امور را ارائه دادند. حتی ارتش را شورایی کردند که به اذعان بسیاری از نویسندگان، این طرح ارتش روسیه را به تلی از خاکستر تبدیل کرد.

نکته‌ی قابل توجه آن است که این تحولات با پشتیبانی همه‌ی مردم صورت نگرفت، بلکه تنها بخشی از کارگران و بخشی از سربازان با انقلاب همراه شدند. لنین توانست عده‌ای از ملوانان را با خود همراه کند. ملوانان بلشویک حرکت کودتاماندی را علیه دولت موقت اجرا کردند و حکومت را به دست گرفتند و این مرحله‌ی دوم انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ بود.

*** بنابراین انقلاب روسیه از یک پشتیبانی گسترده‌ی مردمی در بدو شکل‌گیری برخوردار نبوده است، اما در ادامه چه اتفاقی رخ داد و مشخصاً رابطه‌ی این انقلاب و رهبری آن با مردم چگونه شد؟**

رهبری روسیه در دوره‌ی اول انقلاب بسیار ضعیف، اما در دوره‌ی دوم بسیار قاطع شد. پس از دوران لنین، نوبت به استالین رسید. استالین دست به خشونت زد و درگیری‌های داخلی در روسیه بالا گرفت. غرب از مخالفان استالین حمایت کرد. طبق آمارها بین ۹ تا ۲۰ میلیون نفر در کوره‌های آدم‌سوزی استالین کشته شدند و تمام این قضایا به مسائلی انجامید که منجر به فروپاشی شوروی شد.

***یعنی آیا به نظر شما عامل فروپاشی شوروی معیوب بودن حلقه‌ی اتصال مردم به انقلاب بود ؟**

دولت شوروی در انتقال آرمان‌های خود به نسل‌های بعدی ناتوان بود. در نتیجه مردم از دولت حمایت نکردند و دولتی هم که دشمن خارجی زیادی دارد، تنها در صورتی می‌تواند کار خود را پیش ببرد که به ملتش متکی باشد. مردم در پیشبرد کار انقلاب‌ها همواره نقش اصلی را بازی می‌کنند. البته علت اصلی این گسست نسلی در انقلاب روسیه را باید در اصیل نبودن و صحیح نبودن آرمان‌های انقلاب از یک طرف و نقش‌آفرینی ضعیف مردم در شکل‌گیری و تداوم انقلاب از طرف دیگر جست‌وجو کنیم. آرمان‌ها هر قدر که به فرهنگ کشور نزدیک‌تر باشد، میزان موفقیت و تحقق آن بیشتر است. در حقیقت باید یک سنخیتی بین آرمان‌ها و فرهنگ کشور وجود داشته باشد، اما آرمان انقلاب روسیه از گفته‌های مارکس آلمانی برخاسته

بود و این در حالی بود که فضای فرهنگی و تاریخی مارکس با فضای فرهنگی و آرمانی و تاریخی روسیه تفاوت داشت. همین مسئله باعث شد که حکومت شوروی نتواند توده‌های مردم و نخبگان را با خود همراه کند و ناچار توده‌ی مردم که باید بار این انقلاب را به دوش می‌کشیدند، به دلیل عدم صحت آرمان‌ها و ایدئولوژی انقلاب از آن فاصله گرفتند.

«الکسی توکویل» در کتاب «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن» نوشته است: «ما فرانسوی‌ها هر وقت قرار باشد بین عدالت و آزادی یکی را انتخاب کنیم، عدالت را انتخاب می‌کنیم، چون از لحاظ تاریخی با ما عجین است و از آزادی بهتر است»، اما واقعیت آن است که انقلاب فرانسه به آزادی بیشتر تمایل پیدا کرد تا عدالت.

***ایدئولوژی انقلاب روسیه معطوف به چه مواردی بود که مردم روسیه نتوانستند خود را با آن هماهنگ کنند؟**

ایدئولوژی انقلاب روسیه برگرفته از آموزه‌های مارکس و البته با لحاظ نمودن مسائل داخلی روسیه در آن و کم و زیاد کردن برخی موارد آن، حول محور «اقتصاد» و «تضاد طبقاتی» و با «گستره‌ای جهانی» شکل گرفت. ایدئولوژی انقلاب روسیه -با توجه به نقدی که بر مبانی «کاپیتالیسم» وارد است- اساساً طرفدار آزادی نیست، اما این وجه اشتراک را با نظام

کاپیتالیستی دارد که هر دو از «عقل اومانیستی» نشأت گرفته‌اند. عدالت در اندیشه‌ی انقلابیون روسیه مترادف بود با دولتی کردن. یعنی وسایل تولید و توزیع باید در اختیار دولت قرار می‌گرفت و تنها یک نان بخور و نمیری به مردم می‌رسید.

از این زاویه مهم‌ترین تفاوت انقلاب روسیه با انقلاب اسلامی ایران در «اصالت» و «صحت» آرمان‌ها و ایدئولوژی انقلاب است. آرمان‌های انقلاب اسلامی برخاسته از «فطرت» و برخوردار از «جامعیت» است. بنابراین هیچ‌گاه با طبع بشر بیگانه نیست و هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. آرمان‌های انقلاب روسیه اما متکی بر عقل ناقص بشری بود که پس از مدتی اشتباه بودن آن محرز و در نتیجه دچار عدم حمایت نسل‌های بعدی شد. از طرف دیگر بین رهبری انقلاب روسیه و مردم و نیز رهبری انقلاب با فرهنگ جامعه‌سنجیتی وجود نداشت. به همین دلیل مردم -چه در بدو انقلاب و چه پس از پیروزی- نقش برجسته‌ای در انقلاب روسیه ایفا نکردند. در حالی که مردم در انقلاب اسلامی با شناختی که از آرمان‌های انقلاب داشته‌اند و نیز از آن‌جا که این آرمان‌ها را در سنخیت با فرهنگ خود می‌دیدند و با اعتماد مردم به رهبری انقلاب، کار را به‌خوبی پیش بردند و امروز هم پس از گذشت بیش از ۳۰ سال همچنان به راه خود ادامه می‌دهند.

***اگر موافق باشید، به بررسی انقلاب فرانسه بپردازیم؛ انقلابی که سرسلسله‌ی انقلاب‌های آزادی‌خواهانه در اروپا و در دیگر نقاط جهان تلقی می‌شود. این انقلاب در چه بستری شکل گرفت؟**

در بررسی انقلاب فرانسه، این نکته را درمی‌یابیم که پراکندگی‌های بسیاری در آرمان‌ها و خواسته‌های ملت فرانسه در قرن هجدهم به چشم می‌خورد. یعنی «وحدت هدف و شعار» وجود ندارد؛ گاهی «مشروطه‌خواهی» برجسته است و گاهی «جمهوری‌خواهی» و زمانی هم دوباره «امپراطوری» به صحنه‌ی سیاسی بازمی‌گردد. یک زمان «عدالت‌خواهی» برجسته است و یک زمان «آزادی‌خواهی». یعنی به طور کلی فرانسه از حدود سال ۱۷۸۹ تا ده‌ها سال بعد روی آرامش را ندید و دائماً دچار دگرگونی حکومت‌ها، شعارها، اهداف، رهبران و نیروهای سیاسی بود. یعنی عدم ثبات در ایدئولوژی، آرمان‌ها و رهبران سیاسی فرانسه‌ی پس از انقلاب کاملاً آشکار است. این مسئله یکی از نقاط ضعف انقلاب فرانسه بود.

در حالی که شما در انقلاب اسلامی می‌بینید که قاطبه‌ی نیروهای سیاسی و مردم به یک هدف مشترک ذهنی باور داشته‌اند. وقتی صحبت از «جمهوری اسلامی» شد، همه از آن یک تصور داشتند و بنا بر اعتمادی که به رهبری انقلاب داشتند، اکثریت قاطع مردم به آن رأی دادند.

اگر بخواهیم انقلاب فرانسه را با انقلاب اسلامی مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که انقلاب اسلامی برخلاف انقلاب فرانسه از ایدئولوژی و آرمان واحد و مورد تأیید مردم و نخبگان برخوردار بوده است. مردم نیز به رهبران نهضت اعتماد داشته‌اند. بنابراین کار انقلاب به سرعت پیش رفته است.

اما اوضاع در فرانسه جور دیگری بود: نیروهای سیاسی در سال ۱۷۹۱ خواستار حکومت مشروطه شدند که «لویی شانزدهم» این خواسته را پذیرفت. یک سال بعد گفتند ما جمهوری می‌خواهیم و جمهوری ایجاد شد. در ۱۷۹۳ «روسپیر»، «جمهوری مساوات» را آورد. ۱۰ ماه بعد یک گروه چند نفره به نام «هیئت مدیره یا دایرکتوار» قدرت را به دست گرفت. در سال ۱۷۹۹ «نپلئون» از بین این چند نفر آمد و امپراطوری اول را ایجاد کرد. در سال ۱۸۳۰ دوباره در فرانسه انقلاب شد و حکومت مشروطه شد و دوباره روز از نو و روزی از نو! در سال ۱۸۴۸ موج دیگری از انقلاب‌ها اروپا را فراگرفت که فرانسه نیز از آن در امان نماند. این بار فرانسه به دست جمهوری‌خواهان افتاد. در ۱۸۵۲ امپراطوری دوم در فرانسه ایجاد شد. در ۱۸۷۰ «کمون» به پاریس آمد و برای ۷۱ روز حکومت را در دست گرفت. اینها به دنبال یک حکومت شبه‌کمونیستی بودند و جالب است بدانید که

در بسیاری از موارد، رهبران گروه‌های سیاسی به دست رهبران دیگر به قتل می‌رسیدند.

*** علت اصلی این همه دگرگونی چه می‌تواند باشد؟**

اگر ایدئولوژی یک انقلاب اصالت داشته باشد و رهبران انقلاب به این ایدئولوژی اصیل پایبند باشند و مردم هم به این ایدئولوژی و به رهبران، اعتماد فرهنگی و تاریخی داشته باشند، یک وحدتی ایجاد خواهد شد که کار انقلاب را بدون اینکه دچار بی‌ثباتی‌های طولانی شود پیش می‌برد. این همان اتفاقی است که در انقلاب اسلامی ایران افتاد. در انقلاب فرانسه اما نه از ایدئولوژی و آرمان‌های صحیح و اصیل خبری بود و نه مردم به آرمان‌ها و رهبران سیاسی اعتماد داشتند. بنابراین وحدتی شکل نگرفت و فرانسه ناچار سال‌ها بی‌ثباتی را تجربه کرد.

تحلیلی وجود دارد از خانم هانا آرنت مبنی بر اینکه آنچه باعث تغییر مسیر تاریخ جهان شد و دنیا را به آتش کشید، همین جریانات انقلاب فرانسه بود. او می‌گوید تحولات مداوم سبب شد که متفکران آن عصر دچار انحراف فکری شوند و در نتیجه تاریخ را منحرف کنند. مثلاً می‌گوید: هگل یکی از این منحرفان بود که تحت تأثیر این تحولات، نظریه‌ی «تکرارپذیری تاریخ» و «جبر تاریخ» را مطرح کرد. بعد مارکس آمد و بحث «دیالکتیک» خود را از هگل گرفت، منتها هگل دیالکتیک ذهنی را مطرح کرد و مارکس

دیالکتیک ماده را. یعنی مارکس هر چه را هگل گفته بود، تبدیل به مادیت کرد. بعد هم مفاهیم تر و آنتی تر و سنتز را مطرح نمود. سپس افرادی مثل لنین و مائو این مفاهیم را از مارکس گرفتند و به ایدئولوژی تبدیل کردند و از آن نظام سیاسی بیرون کشیدند. در نتیجه زمانی رسید که مارکسیست‌ها نیمی از جمعیت جهان را اداره می‌کردند.

*** مشخصاً چه نزاعی بر سر ایدئولوژی انقلاب در فرانسه وجود داشت؟**

در قرن هجدهم به دلیل شرایط سخت موجود، افراد اعلام می‌کردند که آزادی می‌خواهند و گاه گفته می‌شد که خواستار عدالت و آزادی هستند. شرایط به گونه‌ای شد که وقتی از فرانسوی‌ها می‌پرسیدید شما به دنبال تحقق چه هدفی هستید؟ پاسخ می‌دادند که ما می‌خواهیم به آزادی و عدالت برسیم، اما تصور هر کدامشان از عقل، آزادی و عدالت متفاوت با دیگری بود و حاضر نبودند نظرات هم را بپذیرند.

هرچند که در انقلاب فرانسه گاهی تأکید بر عدالت نیز برجسته‌تر می‌شد تا آنجا که برخی نویسندگان‌شان مانند «الکسی توکویل» در کتاب «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن» نوشته است: «ما فرانسوی‌ها هر وقت قرار باشد بین عدالت و آزادی یکی را انتخاب کنیم، عدالت را انتخاب می‌کنیم، چون از لحاظ تاریخی با ما عجین است و از آزادی بهتر است»، اما واقعیت آن

است که انقلاب فرانسه به آزادی بیشتر تمایل پیدا کرد تا عدالت. اگرچه منظور آنان از عدالت هم «ثروت»، «رفاه» و «امور مادی» بود، اما باز به آزادی بهای بیشتری دادند.

*** با این حال به نظر می‌رسد بر خلاف انقلاب روسیه که در انتقال دستاوردهای خود به نسل‌های بعدی دچار مشکل شد، انقلاب فرانسه در انتقال آرمان آزادی به نسل‌های بعدی تا امروز موفق بوده است.**

اشتراک انقلاب فرانسه با انقلاب روسیه در این بود که هر دو اومانیسم را قبول داشتند و هر دو از ایدئولوژی جهانی برخوردار بودند. درست است که انقلاب فرانسه توانست با بهره‌گیری از «سیستم آموزشی خاص خود»، «نظام رسانه‌ای و تبلیغاتی» و «سیطره‌ی بنگاه‌های اقتصادی» آرمان خود را به آن شکلی که خودش می‌خواست تا امروز و نه تنها در فرانسه، به همه‌ی شهروندان ساکن در غرب منتقل کند و کاری کند که آزادی در اذهان آنها اگر نگوییم مقدس، که از احترام بسیار بالایی برخوردار باشد، اما این پرسش جدی نیز وجود دارد که آیا این آرمان صحیح و اصیل و جامع بوده است؟

فضای فرهنگی و تاریخی مارکس با فضای فرهنگی و آرمانی و تاریخی روسیه تفاوت داشت. همین مسئله باعث شد که حکومت شوروی نتواند توده‌های مردم و نخبگان را با خود

همراه کند و ناچار توده‌ی مردم که باید بار این انقلاب را به دوش می‌کشیدند، به دلیل عدم صحت آرمان‌ها و ایدئولوژی انقلاب از آن فاصله گرفتند.

تا دوره‌ی مدرنیته آرمان آزادی را هم صحیح و هم جامع می‌دانستند، اما الان دیگر این‌گونه نیست. امروزه ما در دوران «فرامدرنیته» هستیم؛ دورانی که انتقاد به آرمان‌های مدرنیته حتی در غرب نیز به شدت بالا گرفته است. می‌گویند این آزادی با این وضع دردی را از ما دوا نمی‌کند و باید تغییر کند. یعنی یک تزلزلی در بین نخبگان غرب در مورد تمام مبانی فرهنگ و تمدن و دانش و انسان‌شناسی غربی در حال وقوع است. این است که شما می‌بینید در هر یک از کشورهای بزرگ اروپایی مانند آلمان، انگلستان و فرانسه سالانه حدود چهار هزار نفر مسلمان می‌شوند که بیشتر آنها از نخبگان هستند. بنابراین الان یک ترس شدیدی برای سران جبهه‌ی غرب نسبت به انتقال آرمان‌های خود به نسل‌های بعدی به وجود آمده است.

***دلیل این گردش فکری نخبگان در غرب را چه می‌دانید؟**

انسان‌محوری یا اومانیسم یک نقص بنیادین دارد و آن عدم توجه به ابعاد معنوی وجود انسان است. این عقلانیت، گستره‌ی خود را در اقتصاد و قدرت خلاصه کرده است. بنابراین جامعیتی در آن وجود ندارد. «هابز» جمله‌ی معروفی دارد که «انسان گرگ انسان است.» به قول خانم «اوربانا

فالاچی»، «زندگی؛ جنگ و دیگر هیچ.» البته این جنگی که فالاچی می‌گوید، جنگ اعتقادی نیست؛ جنگ بر سر منافع مادی است. جنگی که اگر اقتضا کند، حاضرند به خاطر آن انسان‌ها را بکشند و کشورها را غارت کنند.

بنابراین اگر الان توانسته‌اند شهروندان‌شان را اقناع کنند، به زور دستگاه‌های تبلیغاتی و نظام آموزشی و سیطره‌ی بنگاه‌های اقتصادی بوده است. کاری کرده‌اند که اگر کسی از این دایره بیرون برود، حق حیات سیاسی نداشته باشد. اگر کسی در این زمین بازی نکند، نمی‌تواند وارد عرصه‌ی انتخابات در این کشورها شود؛ اگرچه بحران‌هایی که امروز در غرب سربرآورده است، قصد مبارزه‌ی جدی با این قواعد نظام غربی را دارد و ترس امروز غربی‌ها هم از همین جهت است.

پس به طور کلی اگر بخواهیم انقلاب فرانسه را با انقلاب اسلامی مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که انقلاب اسلامی برخلاف انقلاب فرانسه از ایدئولوژی و آرمان واحد و مورد تأیید مردم و نخبگان برخوردار بوده است. مردم نیز به رهبران نهضت اعتماد داشته‌اند. بنابراین کار انقلاب به سرعت پیش رفته و شما می‌بینید که ظرف چند ماه یک رژیم سلطنتی قدرتمند در برابر اراده‌ی مردم به زمین خورده و رژیم بعدی بلافاصله مستقر شده و با ثبات بسیار قابل اعتمادی استمرار یافته است؛ اتفاقی که نه در انقلاب روسیه و نه در انقلاب فرانسه رخ نداده است.

بخش دوم گفت‌وگو با دکتر مصطفی ملکوتیان (۱۳۹۱/۱۱/۲۱) بر سر اصول خود معامله نکردیم



دکتر مصطفی ملکوتیان - عضو هیئت علمی دانشگاه تهران- در بخش دوم گفت‌وگو به تشریح چگونگی وقوع انقلاب الجزایر و مقایسه‌ی آن با انقلاب اسلامی ایران و همچنین تبیین مؤلفه‌های انقلاب اسلامی و دلایل مقابله‌ی نظام سلطه با آن پرداخته است.

***یکی از انقلاب‌هایی که با انگیزه‌ی اسلام‌خواهانه در قرن بیستم اتفاق افتاد، انقلاب الجزایر بود. تحلیل شما از چرایی وقوع آن چیست؟**

قبل از آنکه به پیشینه‌ی انقلاب الجزایر اشاره کنم، لازم است درباره‌ی وضعیت ژئوپولیتیک الجزایر توضیحاتی را ارائه بدهم. الجزایر کشوری بسیار بزرگ و بزرگ‌ترین کشور آفریقا است و شاید جزو ۱۰ کشور بزرگ جهان باشد. موقعیت جغرافیایی و استراتژیک بسیار حساسی هم دارد؛ از یک طرف به مدیترانه و از طرف دیگر به آفریقا اشرف دارد. به همین خاطر است که این کشور مورد طمع کشورهای اروپایی و به‌ویژه فرانسه واقع شد. فرانسوی‌ها آن قدر وقیح بودند که می‌گفتند فرانسه دو بخش دارد؛ یک بخش آن در اروپا است و یک بخش دیگرش در شمال آفریقا است! وقتی

نیروهای فرانسوی در سال ۱۸۳۰ وارد الجزایر شدند، دنبال بهانه بودند تا اشغال الجزایر را مشروع جلوه بدهند؛ درست مانند حملات نظامی سال‌های اخیر آمریکا و هم‌پیمانانش به کشورهای اسلامی که با بهانه‌های واهی مانند سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم صورت گرفت. بهانه‌ی آن زمان فرانسوی‌ها هم این بود که می‌گفتند که الجزایری‌ها به ما بدهی مالی دارند و یا اینکه ما برای مقابله با دزدان دریایی مدیترانه باید در این کشور حضور داشته باشیم. در قانون اساسی ۱۸۴۸ فرانسه نیز تصویب کردند که اصلاً الجزایر وجود خارجی ندارد و این سرزمین بخشی از خاک فرانسه است.

رهبر انقلاب: الجزایری‌ها فقط در زمان «بومدین» که رئیس جمهوری بود - وقتی انقلاب پیروز شد، برسرکار آمد - مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل آمریکا و استکبار می‌گرفتند و از مسأله‌ی فلسطین دفاع می‌کردند... بیست سال بعد از انقلاب الجزایر، دیگر انقلابی، اسلامی و دینی نبود! ارزشهای اخلاقی و معنوی، مطلقاً وجود نداشت؛ پیشرفت مادی هم نبود! (۷۷/۱۲/۱۵)

سال‌ها به همین منوال گذشت تا بالاخره پس از جنگ جهانی دوم، جنگ‌های ضد استعماری در جهان گسترش یافت و به شمال آفریقا هم کشیده شد. پیش از الجزایر، تونس به استقلال رسید. از سال ۱۹۵۴ جنگ مسلحانه در الجزایر شدت گرفت و متقابلاً فرانسه یکصد هزار نفر نیروی

نظامی به الجزایر آورد. جنگ بالا گرفت، طوری که یک میلیون نفر از ۸ میلیون نفر جمعیت الجزایر کشته شدند. به اینجا که رسید، فرانسوی‌ها مزورانه گفتند که بیاییم رفراندوم برگزار کنیم و اگر مردم به ما بگویند بروید، ما هم می‌رویم. رفراندوم برگزار شد و فرانسوی‌ها اجباراً در سال ۱۹۶۲ الجزایر را ترک کردند.

اما انقلاب الجزایر که با چنین هزینه‌ی گزافی پیروز شد، متأسفانه با چالش در رهبری مواجه شد. اگر شما رهبری این انقلاب را با رهبری انقلاب اسلامی مقایسه کنید، متوجه ارزش رهبری انقلاب اسلامی خواهید شد. رهبری انقلاب الجزایر در اختیار شخص نبود، بلکه در اختیار شورایی از «جبهه‌ی نجات ملی» بود؛ جبهه‌ای که همه‌گونه گرایش و سلیقه و آیینی در آن هست، سوسیالیست، ناسیونالیست، لیبرالیست و مذهبی. حتی چند روحانی برجسته مانند «بشیر الإبراهیمی» و «طیب الاوقبی» در آن حضور دارند. اختلافات در این جبهه باعث شد که انقلابیون راه را گم کنند. اختلاف انقلابیون، زمینه‌ی حضور مجدد فرانسه در الجزایر را فراهم آورد. البته انقلاب الجزایر بدون ایدئولوژی نبود. اصلاً آنها برای «استقلال» قیام کرده بودند، اما همین اختلافات باعث شد که استقلال را گم کنند و دوباره در دام استعمار بیفتند. اینجاست که شما وقتی به انقلاب اسلامی نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید که هماهنگی مردم با رهبری نهضت و نیروهای فعال سیاسی و مورد اعتماد مردم تا چه اندازه به پیشبرد اهداف انقلاب کمک کرده است.

*** با آن کشتار فجیعی که فرانسویان در الجزایر کردند، چطور شد که باز الجزایری‌ها به آنها اعتماد کردند؟**

وقتی تفرقه بین یک ملت بیفتد، هیچ اتفاقی ناممکن نیست. «احمد بن بلا» نخستین رئیس‌جمهور الجزایر شد. اما بعدها الجزایری‌ها دوباره به فرانسه اعتماد کردند و سلطه‌ی مجدد غربی‌ها بر صنایع نفت و گاز الجزایر برقرار شد. این وضعیت ادامه یافت تا سال ۱۳۶۸ که «جبهه‌ی نجات اسلامی» الجزایر تظاهراتی سراسری را در این کشور برپا کرد و توانست در انتخابات پارلمانی پیروز شود، اما دولت الجزایر در مقابل اسلامگرایان ایستاد و نتایج انتخابات را نیز باطل کرد و از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نیز ممانعت نمود و با نیروهای جبهه‌ی نجات الجزایر نیز به سختی برخورد کرد.

*** چرا نیروهای جبهه‌ی نجات اسلامی با آن پشتوانه‌ی مردمی گسترده‌ای که داشتند، علیه این اقدامات دولت مقاومت نکردند؟**

متأسفانه آنها بر سر موضع حق خود، آن‌طور که باید، ایستادگی نکردند. به طور کلی در الجزایر پس از انقلاب اگرچه اصلاحاتی صورت گرفت و اوضاع نسبت به شرایط اولیه تغییر کرد، اما الجزایری‌ها می‌توانستند قله‌های بسیار بلندتری را فتح کنند و به یک کشور پیشرفته تبدیل شوند، ولی چون هدف استقلال را گم کردند و دچار تفرقه شدند و بر سر حق خود پافشاری نکردند، همچنان در حد یک کشور نسبتاً معمولی در شمال آفریقا مانده‌اند.

*** اگر بخواهیم با مروری بر انقلاب‌های برجسته‌ی قرن اخیر،
وجوه تمایز انقلاب اسلامی ایران را بررسی کنیم، به چه
نتایجی خواهیم رسید؟**

از جمله تفاوت‌های انقلاب اسلامی ایران با دیگر انقلاب‌های مورد اشاره، یکی در ایدئولوژی و یکی در رهبری انقلاب است. ایدئولوژی انقلاب اسلامی اصالت دارد و آرمان‌های اصیل آن به صورت تاریخی در ذهن مردم ما وجود داشته است. مردم یک فهم مشترکی از جمهوری اسلامی داشتند و به‌عنوان مثال می‌دانستند به دنبال دستیابی به «عدالت علوی» هستند.

مقایسه چهار انقلاب بزرگ دنیا						
ردیف	کشور	سال وقوع	شعار	ایدئولوژی	رهبری	حضور مردم
۱	فرانسه	۱۷۸۹ میلادی	آزادی و عدالت	لیبرالیسم بر مبنای اومانیسم	انقلاب از رهبری واحد برخوردار نبود / دگرگونی‌های پرتعدادی در تغییر رهبران سیاسی به وجود آمد / مردم به رهبران انقلاب، اعتماد کافی نداشتند / مجموعه‌ی رهبران انقلاب در ضربه زدن به ایدئولوژی موجود موفق، اما در جایگزینی ایدئولوژی جدید ناموفق بودند	بخشی از مردم در انقلاب حضور فعالی دارند، در عین حال این حضور به دلیل عدم اعتماد به رهبران انقلاب منجر به بی‌ثباتی می‌شود
۲	روسیه	۱۹۱۷ میلادی	عدالت (برابری) اقتصادی افشار (مختلف)	مارکسیسم بر مبنای اومانیسم	رهبری انقلاب در ابتدا ضعیف و در دوره‌های بعدی قدرتمند و قاطع بود / بین رهبری انقلاب و مردم و نیز رهبری انقلاب با فرهنگ جامعه سختی وجود نداشت / رهبری در دوران استالین خشونت زیادی نسبت به مردم نشان داد	سختی نداشتن آموزه‌های مارکس با فضای فرهنگی تاریخی روسیه، سبب شد تا هیچ‌گاه مردم به طور گسترده در انقلاب مشارکت نداشته باشند و همین عدم حضور مردم سبب افول اقتدار این کشور شد
۳	الجزایر	۱۹۶۲ میلادی	استقلال	ترکیبی از اسلام، سوسیالیسم، ناسیونالیسم و لیبرالیسم	شورایی متشکل از اعضای جبهه‌ی نجات ملی الجزایر رهبری انقلاب را بدست گرفت / حضور توآمان عناصر سوسیالیست، ناسیونالیست، لیبرالیست و اسلام‌گرا در شورای رهبری باعث اختلافات فراوان در این شورا شد	انقلاب با حضور گسترده و جانفشانی‌های مردم به پیروزی رسید، اما اختلافات فکری رهبران انقلاب با یکدیگر و هماهنگ نبودن آنها با مردم سبب شد تا انقلاب از مسیر اصلی خود منحرف شود و پای استعمارگران دوباره به این کشور باز شود
۴	ایران	۱۹۷۹ میلادی	استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی	اسلام	مردم به رهبری انقلاب اعتماد تاریخی داشتند / اعتماد مردم به رهبری و ایدئولوژی انقلاب از بروز بی‌ثباتی جلوگیری کرد / رهبری انقلاب از وحدت در شخص و ایدئولوژی برخوردار بود	انقلاب با حضور گسترده و جانفشانی‌های مردم به پیروزی رسید، مردم به رهبری انقلاب اعتماد داشتند / هم‌سخن بودن ایدئولوژی، شعارها و رهبری با فضای فکری و تاریخی کشور، سبب اتحاد مردم و رهبران نهضت برای پیشبرد اهداف انقلاب شد

مزیت ایدئولوژی و آرمان انقلاب اسلامی این است که چون ایدئولوژی و آرمان آن از سرچشمه‌ی زلال دین مبین اسلام تغذیه می‌کند، لذا از جامعیت برخوردار است. یعنی حاوی همه‌ی نکات مثبت است. در این ایدئولوژی «آزادی» وجود دارد، اما نه آن آزادی غربی. «عدالت» هست، اما نه آن عدالت شرقی. انقلاب اسلامی انقلابی الهی است. حکومت یک آرمان است؛ آرمانی که آزادی و عدالت و استقلال در چهارچوب آن تعریف می‌شود. در واقع آرمان‌های انقلاب اسلامی هم جامع است و هم هماهنگ و لذا همه‌ی نقاط خوب انقلاب‌های دیگر را در خود دارد.

وقتی انقلابی بتواند همه‌ی نقاط مثبت انقلاب‌های دیگر را داشته باشد، یعنی می‌تواند یک شبکه‌ی جدیدی از مفاهیم را بسازد و ضمناً تمام گروه‌های ضد انقلاب را خلع سلاح کند، زیرا آنها نمی‌توانند هیچ شعار خوبی بدهند که در شعارها و اهداف انقلاب اسلامی نباشد. رمز و راز اینکه ضد انقلاب‌ها نمی‌توانند علیه جمهوری اسلامی کاری از پیش ببرند این است که آنها هر شعاری بخواهند بدهند که هم خوب باشد و هم مردم گرد آنها جمع شوند، انقلاب اسلامی قبلاً آن شعار را داده و یا عملی کرده است. استقلال، آزادی، پیشرفت، عدالت و هر چه را که بگویند در انقلاب اسلامی وجود دارد.

از طرف دیگر حضور توده‌های مردم در متن انقلاب اسلامی برجسته و پررنگ بوده است و به همین دلیل بود که به سرعت به پیروزی رسید. اکنون هم با اینکه ۳۴ سال از انقلاب ما نمی‌گذرد، اما توانسته‌ایم در دانش‌های

برتر حرف داشته باشیم و این بسیار مهم است. می‌شود گفت که این دستاورد ما به خاطر روحیه‌ی استقلال و رهبری و اصالت آرمان‌ها و ایدئولوژی انقلاب اسلامی است و به خاطر اینکه ما هیچ‌گاه فراموش نکرده‌ایم که این خارجی‌ها هر کاری بکنند، بالاخره منافع خودشان را می‌خواهند.

الجزایری‌ها برای «استقلال» قیام کرده بودند، اما همین اختلافات باعث شد که استقلال را گم کنند. اینجاست که شما وقتی به انقلاب اسلامی نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید که هماهنگی مردم با رهبری نهضت و نیروهای فعال سیاسی و مورد اعتماد مردم تا چه اندازه به پیشبرد اهداف انقلاب کمک کرده است.

*** بنابراین به نظر شما دین به دلیل برخورداری از جامعیت، وقتی منبع ایدئولوژی و خط حرکت یک انقلاب قرار بگیرد، می‌تواند آن انقلاب را از خطرات پیش رو حفظ کند.**

همین‌طور است، به علاوه اینکه آرمان وقتی جنبه‌ی دینی داشته باشد، قدرت مضاعف ایجاد می‌کند. یک فرد دینی قابل مقایسه نیست با کسی که آرمان این دنیایی دارد، زیرا آن کسی که مثلاً برای رفاه انقلاب می‌کند، چه‌بسا خیلی زود خسته می‌شود و آن را رها می‌کند. او می‌خواهد وضعیت اقتصادی را بهتر کند و نمی‌خواهد که وضعیتی بدتر شود و مثلاً جان خودش را از دست بدهد. در حالی که یک فرد مذهبی به خاطر آرمانش

حاضر است جان خودش را هم بدهد. البته در این آرمان او رفاه هم هست، فرهنگ هم هست، اقتصاد و سیاست و عزت هم هست.

*** اشاره کردید که یکی از وجوه تمایز انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌ها در رهبری آن است. این تفاوت در رهبری از کجا نشأت می‌گیرد؟**

یکی از نقاط مثبت انقلاب اسلامی عبارت از نقش رهبری انقلاب در آن است که در ثبات جمهوری اسلامی نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کرده است؛ یک نهاد قانونی که توانایی برطرف کردن هر مشکلی را دارد. یعنی هیچ مسئله یا اختلافی نمی‌ماند که باعث بحران در سیستم بشود، زیرا بالاخره یک مرجعی هست که مسائل را حل و فصل کند. یکی از نقاط ضعف اغلب انقلاب‌ها که آنها را دچار بی‌ثباتی کرد، این بود که از چنین رهبری برخوردار نبودند. البته رهبری در انقلاب اسلامی یک اصالت فرهنگی دارد و فراتر از آن، هم‌سنگ با توده‌ها است. حضرت امام رضوان‌الله‌علیه از لحاظ تاریخی با مردم کاملاً هماهنگ بودند و در رأس نظام همان آرمان‌هایی را دنبال می‌کردند که مردم می‌خواستند.

به طور کلی اگر ملت ایران تاکنون توانسته‌اند در برابر سنگ‌اندازی‌ها و توطئه‌های فراوان از صحنه خارج نشوند، جز با ایستادگی مردم و رهبری بر موضع حق خود نبوده است. اگر یک ملتی تصمیم قطعی بگیرد که مقابل زیاده‌خواهی‌ها بایستد و بر سر اصول صحیح خود معامله نکند، هیچ قدرتی

نمی‌تواند آن ملت را شکست بدهد. ما هیچ‌وقت آرمان استقلال خود را فراموش نکرده‌ایم و این باعث شده که همواره ابتکار عمل دست ما باشد. *با نگاهی به تحولات منطقه، می‌توان گفت که این انقلاب‌ها صبغ‌های اسلامی دارند و در ایستادگی در برابر فشارها و مخالفت‌ها شاید دو الگو را پیش روی خود داشته باشند؛ یکی الگوی انقلاب الجزایر و دیگری الگوی انقلاب اسلامی ایران. سؤالی که مطرح می‌شود، این است که انقلاب‌های امروز به کدام الگو نزدیک می‌شوند؟

تا حدی باید منتظر بمانیم و صحنه را کاملاً رصد کنیم. شاید نتوان از این انقلاب‌ها انتظار داشت که دقیقاً مانند ایران باشند. البته ما دوست داریم که آنها در بهترین حالت خود و موفق باشند، اما این واقعیت غیر قابل انکار است که انقلاب اسلامی نقش الهام‌بخشی برای این انقلاب‌ها داشته است. در واقع انقلاب اسلامی به نوعی نقش یک نمونه‌ی ناب را ایفا می‌کند.

امروز اگر ما به اینجایی رسیده‌ایم که غرب از ما می‌ترسد، فقط به سبب ایستادگی در موضع حقمان است. ما نباید در این شرایط بترسیم. باید وعده‌ی خداوند را باور داشته باشیم. ممکن است گاهی شرایط هم سخت شود، اما نهایتاً ما پیروزیم.

رهبر معظم انقلاب نیز بارها در سخنانشان خطاب به انقلابیون کشورهای منطقه گوشزد کرده‌اند که شما مراقب حیل‌های قدرت‌های جهانی باشید. آنها ارباب می‌کنند، تشویق می‌کنند، پول خرج می‌کنند، سرمایه‌گذاری می‌کنند تا به نتیجه‌ی مطلوب خود برسند. در تونس تهدید کردند که اگر شما بخواهید همان راهی را بروید که ایران رفته، ما هم سرمایه‌های خود را از کشورتان می‌بریم و همه‌ی صنایع شما را فلج می‌کنیم. واقعیت اما آن است که کار از دست اینها خارج است، زیرا اگر یک ملتی تصمیم قطعی به ایستادگی برای استقلال خود بگیرد، قطعاً موفق خواهد بود.

*** حوادث امروز منطقه را شاید بتوان نوعی نزاع بین غرب و جبهه‌ی اسلام نامید؛ اگر این نام‌گذاری درست باشد، آینده‌ی این نزاع را چگونه تصور می‌کنید؟**

آینده با اسلام است و این واقعیتی است که خود غربی‌ها هم می‌دانند. همه‌ی تلاش آنها علیه ما نیز به سبب ترس از این آینده است. آنها می‌دانند که سالانه چه تعداد از نخبگان‌شان مسلمان می‌شوند. الان اگر به روی خود نمی‌آورند، از موضع قدرت نیست، از موضع ضعف است. غرب دیگر اعتماد به نفس گذشته را ندارد. اینکه مدام به ما می‌گویند که شما می‌خواهید غرب را نابود کنید، به دلیل ترس آنها از ما است. الان غرب در موضع دفاعی است. اگر یک جایی هم دست به حمله می‌زند، باز از سر دفاع است. این غرب دیگر غرب بیست سال پیش نیست.

امروز اگر ما به اینجایی رسیده‌ایم که غرب از ما می‌ترسد، فقط به سبب ایستادگی در موضع حقمان است. ما نباید در این شرایط بترسیم. باید وعده‌ی خداوند را باور داشته باشیم. ممکن است گاهی شرایط هم سخت شود، اما نهایتاً ما پیروزیم. درست مانند ماجرای حضرت موسی علیه‌السلام. وقتی فرعونیان، بنی‌اسرائیل را تا رود نیل تعقیب کردند و هیچ راهی برای آنها نمانده بود، ناگهان نیل شکافت و بنی‌اسرائیل از آن گذشتند، اما فرعونیان همگی غرق شدند. امروز هم ما نباید شک کنیم که غربی‌ها به‌زودی غرق خواهند شد. ۳۴ سال است که هر کاری از دستشان برآمده، علیه ما کرده‌اند؛ جنگ، تحریم، تهدید و هیچ‌کدام هم برایشان فایده نداشته. تبلیغات وسیع جهانی علیه ما راه‌انداخته‌اند و باز هم به مقصود خود نرسیده‌اند. ما اگر به خاطر خدا ایستادگی کنیم، پیروزیمان قطعی است و قطعاً خداوند سیلی محکمی به غرب خواهد زد. اگرچه ما شاید ندانیم که این سیلی چه زمانی و چگونه خواهد بود.

آنها به خیال خود می‌خواهند ما را دچار بحران کنند تا ما به آنها التماس کنیم، در حالی که معادلات را اشتباه فهمیده‌اند. در همین مسئله‌ی تحریم اخیر توجه نکرده‌اند که ما بازیگری هستیم که نفت داریم و آنها بازیگرانی هستند که نفت می‌خواهند. توجه نکرده‌اند که هزار کیلومتر ساحل خلیج فارس در اختیار ماست. غربی‌ها در این سال‌ها یک بازی را علیه ما شروع کرده‌اند که خودشان در آن آسیب‌پذیرترند و غافل از اینکه خودشان در آن گرفتار خواهند شد.

پی‌نوشت:

۱. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۹۰/۵/۱۹